

تعامل اصول عامه و شیعه با دلیل شرعی لفظی

محمد رضا ملائی

عضو حلقه‌ی علمی افق

دانش‌پژوه گروه آموزشی فقه و مبانی اجتهاد

چکیده

دلیل شرعی لفظی در قالب روایات و آیات قرآن، بخش قابل توجهی از منابع فقه عامه و شیعه را به خود اختصاص داده است، ولی طریقه‌ی بهره‌گیری از این سرمایه‌ی مهم در فقه فریقین یکسان نیست. در این مقاله با نگاهی گذرا به اصول عامه و اصول شیعه در بخش دلیل شرعی لفظی، سعی شده است تا ریشه‌ی اختلاف تعامل این دو گروه با دلیل شرعی لفظی - در بحث حجیت ظهورات - واریسی شود. کلیدواژه‌ها: دلیل شرعی لفظی، ظهورات، حجیت، اصول عامه، اصول شیعه.

۱- مقدمه

اصول‌یون امامیه، کتاب و سنت را در کنار عقل و اجماع، از منابع فقه می‌دانند. این دو عهده دار بخش بزرگی از ادله‌ی فقه در قالب دلیل شرعی لفظی می‌باشند و برای تعامل با آن‌ها باید قواعد خاصی متقح شود تا به گونه‌ای منطقی بتوان از آن‌ها استفاده نمود و به مطلوب رسید.

قواعدی که برای استفاده از دلیل شرعی لفظی متصور می‌شوند بر دو گونه اند. برخی از این قواعد دلالت‌هایی اختصاصی می‌باشند که نمی‌توانند به عنوان یک قاعده‌ی عمومی برای استنباط احکام مورد استفاده قرار گیرند؛ مثل «کلما اطلقت کلمة صعيد دلت علی مطلق وجه الارض».^۱ دسته‌ی دیگر از این قواعد، به عنوان دلالت‌هایی عمومی - که قابلیت استفاده در تمام ابواب فقه را برای استنباط مسائل مختلف دارند - شناخته می‌شوند. علم اصول از این قواعد از آن رو که به عنوان عنصری مشترک در عملیات استنباط قابل استفاده می‌باشند، بحث می‌کند.^۲

در این میان، علمای عامه، تعامل خاصی را با دلیل شرعی لفظی - به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع فقه - برقرار کرده‌اند که با تعریف آن‌ها از علم اصول و موضوع آن و انتظاراتی که از دلیل شرعی لفظی همسو با ساختار فقه خود دارند، متناسب است.

^۱ سید محمد باقر صدر، درس فی علم الاصول (الحلقة الثالثة)، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۲۳ق، ج ۱، هامش ص ۲۶.

در همین زمینه می‌توان تفاوت‌هایی را در نوع نگاه علمای عامه به دلیل شرعی - و نیز قواعدی که در این زمینه منقح کرده‌اند - با نگاه علمای امامیه به این منبع عظیم (و قواعد عمومی تنظیم شده از سوی آنها برای استفاده از دلیل شرعی لفظی) مشاهده کرد.

اگر به جدیدترین نظریاتی که در باب موضوع علم اصول و تعریف آن در میان علمای عامه و امامیه موجود است نظری بیفکنیم و در ادامه بر طبق همین تعاریف، به تقسیماتی که درباره‌ی قواعد مربوط به دلیل شرعی لفظی از طرف دو گروه ارائه شده، اشاره کنیم؛ اجمالاً و به گونه‌ای ابتدایی، می‌توان ادعای مزبور را تصدیق کرد.

۲- تعریف اصول فقه

۲-۱- تعریف اصول فقه از نگاه شیعه

«... هو العلم بالعناصر المشتركة في الاستدلال الفقهي خاصة، التي يستعملها الفقيه كدليل على الجعل الشرعي الكلي»^۱ و در ادامه موضوع علم اصول را خصوص ادله‌ی مشترک در استدلال فقهی معرفی می‌کنند^۲ که در علم اصول، پیرامون دلالت آن‌ها و جواز استناد فقیه به آن‌ها در مقام استنباط بحث می‌شود.^۳

۲-۲- تعریف اصول فقه از نگاه اهل سنت

اصولیون اهل سنت نیز تعاریف مختلفی از علم اصول ارائه داده‌اند و چنین به نظر می‌رسد که بیشتر آن‌ها به یک مطلب اشاره دارند.

دکتر ابوالنور زهیر، تعریف ذیل را به نقل از بیضاوی در مورد اصول فقه، ذکر می‌کند:

«... هو معرفة دلائل الفقه اجمالاً و كيفية الاستفادة منها و حال المستفيد...»^۴

همچنین عبدالوهاب خلاف در تعریف علم اصول می‌گوید: «... علم اصول الفقه في الاصطلاح الشرعي، هو العلم بالقواعد والبحوث التي يتوصل بها الى الاستفادة الاحكام الشرعية العملية من ادلتها التفصيلية»^۵ دکتر عبدالکریم زیدان در «الوجيز في اصول الفقه» علم اصول را چنین معرفی می‌کند: «... هو العلم بالقواعد و الادلة الاحتمالية التي يتوصل بها الى استنباط الاحكام»^۶

^۱ سید محمود هاشمی، بحوث فی علم الاصول، چاپ سوم: مؤسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۱.

^۲ همان، ج ۱، ص ۵۲.

^۳ سید محمدباقر صدر، دروس فی علم الاصول (الحلقة الثانية)، چاپ دوم: قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۰.

^۴ ... حال المستفيد معطوف على «دلائل» و المستفيد هو طالب الحكم من الدليل و هو المجتهد فالاصول يبحث فيه عن حال المجتهد من حيث الشروط التي يجب تحققها فيه. محمد ابوالنور زهیر، اصول الفقه، چاپ دوم، بیروت، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۴م، ج ۱، ص ۲۹.

^۵ محمد ابوالنور زهیر، اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۴؛ و نیز بنگرید به: عبدالکریم التلمة، المهدب فی علم اصول الفقه المقارن، ریاض، مکتبه الرشد، ۱۹۹۹م، ج ۱، ص ۲۹.

^۶ عبدالوهاب خلاف، علم اصول الفقه و خلاصة التشريع الاسلامی، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۹۹۶م، ص

لغة، چاپ ششم: بیروت، مؤسسه الرسالة، ۱۹۹۷م، ص ۱۱.

محمد مصطفی شلبي در تعريف اصول فقه چنين مي آورد: «... هو العلم بالقواعد التي يتوصل بها الى استنباط الفقه أو هو نفس القواعد»^۱

چنين به نظر مي رسد که تعريف اصوليون شيعي از علم اصول، از دقت بيشتري نسبت به تعريف علمای عامه برخوردار است و به همين دليل، تفاوت تعريف های مختلف از اصول نزد علمای اماميه، در نکاتي بسيار مهم مي باشد که اشارات دقيقی در آنها نهفته است؛ و همين تفاوت های خاص، باعث تکامل تعريف اصول فقه نزد آنها گرديده است، در حالی که تعريف هايی که معاصران اهل سنت از علم اصول داده اند با قدامی آنها - مثل بضاوی - تفاوت های قابل توجهی ندارند.

۳- جایگاه دليل شرعی لفظی در پیکرهی علم اصول

۳/۱- جایگاه دليل شرعی لفظی در اصول شيعه

نظريه پردازان اصولی شيعه جایگاهی بس دقيق برای دليل شرعی لفظی - در قالب شبکه ای کاملاً پيوسته و متناسب با فرایند اجتهاد - ارائه کرده اند، اين جایگاه را در پیکرهی اصول شيعه چنين می توان تصوير نمود:^۲

ادله

۱. الأدلة المحرزة

۱/۱. الدليل الشرعي

۱/۱/۱. تحديد دلالات الدليل الشرعي

۱/۱/۱/۱. الدليل الشرعي اللفظي (تمهيد الامر و النهي، الاحترازية في القيود، الاطلاق، العموم،

المفاهيم ...)

۱/۱/۱/۲. الدليل الشرعي غير اللفظي

۱/۱/۲. اثبات صغرى الدليل الشرعي

۱/۱/۳. اثبات حجیة الدلالة في الدليل الشرعي

۱/۲. الدليل العقلي

۲. الأدلة غير المحرزة (الاصول العملية)

۳/۲- جایگاه دليل شرعی لفظی در اصول اهل سنت

در میان مباحث اصولی اهل سنت، ارتباطی منطقی و شبکه ای به چشم نمی خورد، و روال پيموده شده و تمام کتب اصولی آنها به یک تقسيم اشاره دارد که به ترتيب ذيل می باشد:^۳

^۱ محمد مصطفی شلبي، اصول الفقه الاسلامی، بيروت، دار النهضة العربية، ۱۹۸۶م، ج ۱، ص ۲۰.

^۲ سيد محمد باقر صدر، دروس في علم الاصول (الحلقة الثانية).

^۳ بنگريد به: عبدالواهب خلاف، علم اصول الفقه و خلاصة التشريع الاسلامی؛ عبدالکريم زيدان، الوجيز في اصول الفقه؛ زکی الدين شعبان، اصول الفقه

الفقه.

۱. الأدلة الشرعية (شامل: كتاب، سنت، اجماع، قياس، ...)
۲. الاحكام الشرعية (شامل: حكم، حاكم، محكوم فيه، محكوم عليه)
۳. طرق استنباط الاحكام و قواعده

۳/۱. القواعد الاصولية اللغوية

۳/۲. القواعد الاصولية التشريعية

در مورد مباحث مربوط به دليل شرعى لفظى نیز سه تقسيم خاص در ميان معاصران آنها به چشم مى خورد:

۱. تمام مباحث مربوط به دليل شرعى لفظى را در قالب ۱۴ فصل و بدون برقرارى ارتباطى منطقى بين آنها ذکر مى کنند:

اللغات، الدلالة و تقسيم الالفاظ، الاشتقاق، الاشتراك، الترادف، التأكيد و التابع، الحقيقة و المجاز، تعارض ما يخل بالفهم، النص و الظاهر و المجمل، حروف المعاني، الاوامر و النواهي، العموم و الخصوص، المطلق و المقيد، المفهوم.^۱

۲. تمام مباحث مرتبط با دليل شرعى لفظى در يك تقسيم اوليه، به چهار بخش تقسيم مى شود:^۲

التقسيم الاول للفظ باعتبار وضع اللفظ للمعنى:

۱. الخاص

۱/۱. تعريفه

۲/۱. اقسامه (المطلق، الامر، النهى)

۲. العام

۳. المشترك

التقسيم الثانى للفظ باعتبار استعماله

۱. الحقيقة

۲. المجاز

۳. الصريح و الكناية

التقسيم الثالث للفظ باعتبار ظهور المعنى و خفائه

۱. واضح الدلالة (شامل: الظاهر، النص، المفسر، الحكم)

۲. غير واضح الدلالة (شامل: الخفى، المشكل، المجمل، المتشابه)

^۱ بنگريد به: عبدالكريم النمله، المهذب فى علم اصول الفقه المقارن، محمد ابوالنور زهير، اصول الفقه.

^۲ بنگريد به: احمد فراج حسين، اصول الفقه الاسلامى، بيروت، منشورات الحلبي الحقوقية، ۲۰۰۴م؛ رمضان على الشر بناصى، اصول الفقه الاسلامى، بيروت، منشورات الحلبي الحقوقية، ۲۰۰۵م؛ زكى الدين شعبان، اصول الفقه الاسلامى، چاپ ششم: بنغازى، منشورات جامعة قارينوس، ۱۹۹۵م.

الفقه الاسلامى، چاپ دوم: بيروت، دارالفكر المعاصر، ۱۹۹۶م.

التقسيم الرابع للفظ باعتبار كيفية دلالاته (شامل: عبارة النص، اشارة النص، دلالة النص، اقتضاء النص، مفهوم المخالفة)

۳- تقسیم دیگری در مورد مباحث دلیل شرعی لفظی در اصول عامه رواج یافته است که بر طبق آن‌ها تمام مباحث مرتبط با این بحث در ضمن هفت قاعده بیان می‌شود:^۱

القاعدة الاولى: طرق دلالة النص على الحكم الشرعى (شامل: عبارة النص، اشارة النص، دلالة النص، اقتضاء النص)

القاعدة الثانية: مفهوم المخالفة

القاعدة الثالثة: واضح الدلالة و مراتبه

۱. تعريفه

۲. اقسامه (ظاهر، نص، مفسر، محکم)

القاعدة الرابعة: غير واضح الدلالة و مراتبه

تعريفه

اقسامه (الخفى، المشكل، المجمل، المتشابه)

القاعدة الخامسة: المشترك و دلالاته

القاعدة السادسة: العام و دلالاته

۱. الفاظ العموم

۲. انواع العام

۳. تخصيص العام و دليل التخصيص

۴. قاعدة: العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب

القاعدة السابعة: الخاص و دلالاته: انواع الخاص بحسب الصيغة:

۱. المطلق و حكمه

۲. المقيد و حكمه

۳. الامر و حكمه

۴. النهى و حكمه

با توجه به عناوین مشترکی که در مباحث مرتبط با دلیل شرعی لفظی در کتب اصولی شیعه و کتب اصولی اهل سنت یافت می‌شود، به نظر می‌رسد که تنظیم اعمال شده توسط متأخرین شیعه از انسجام منطقی

۱. بنگرید به: عبدالوهاب خلاف، علم اصول الفقه و خلاصه التشريع الاسلامی؛ وهبه الزحیلی، الوجيز فی اصول الفقه، چاپ دوم: بیروت، دارالفکر

بیشتر و متناسب با فرایند اجتهاد مطلوب برخوردار است که تنظیمات و تقسیمات اصولیون عامه در این زمینه فاقد آن می‌باشد.

با مقایسه‌ی نظام مباحث دلیل شرعی لفظی در میان امامیه و اهل سنت، می‌توان تفاوت‌های عمده‌ای را هم در ساختار بحث و هم در محتوای بحث، مشاهده نمود.

محتوای مباحث مرتبط با دلیل شرعی لفظی مطرح شده در کتب اصولی علمای عامه و کتب اصولی علمای امامیه، به دو طریق قابل مقایسه است:

۱- در مسائل مشترک؛ شیوه‌ی ورود و خروج و نوع استدلال دو طرف را بررسی کرد، و در مسائل اختصاصی به چرایی طرح آن‌ها و عدم طرح آن‌ها در مباحث اصولی شیعه و اهل سنت پرداخت.

۲- ریشه‌های اختلاف در نوع تعامل دو گروه با دلیل شرعی لفظی چه از بعد بیرونی (شیوه‌ی تقسیم بحث) و چه از بعد درونی (محتوای عنوانین) را به دست آورد و بر اساس آن‌ها به مقایسه‌ی محتوای مباحث طرفین پرداخت.

در این مقاله سعی بر این است که بر اساس شیوه‌ی اخیر، به مقایسه‌ی تعامل این دو گروه با دلیل شرعی لفظی پرداخته شود.

۴- علت اختلاف اصول شیعه و اهل سنت در تعامل با این بحث

از مهم‌ترین عواملی که موجب اختلاف شکلی و محتوای مباحث دلیل شرعی لفظی در میان این دو گروه شده است، بحث از ظهورات و مباحث مرتبط با آن می‌باشد که در تقسیم شبکه‌ی شیعه در مورد دلیل شرعی، تحت عنوان «اثبات کبری الدلیل الشرعی» مورد بررسی قرار گرفته است، در حالی که در مباحث اصولی عامه چنین بحثی وجود ندارد؛ گرچه به علت اهمیت این بحث و کارایی بسیار مهم آن در دلیل لفظی، ناگزیر از طرح آن و البته به صورت ناخودآگاه بوده‌اند.

با توجه به این عامل اساسی، می‌توان به بررسی میزان تأثیر وجود و عدم این بحث در مباحث اصولی شیعی و اهل سنت، و نیز چرایی طرح و عدم طرح این بحث در اصول این دو فرقه پرداخت.

۵- تأثیر مبحث ظهورات در ترسیم پیکره‌ی دلیل شرعی لفظی

در اصول شیعه، تقسیم مباحث دلیل شرعی لفظی، بر مبنای ظهور دلیل، صورت گرفته است. به این ترتیب که با توجه به ظهورات مؤثر دلیل لفظی در نحوه‌ی استنباط، عناوینی همچون امر و نهی، مطلق، عام و استخراج شده‌اند تا به بررسی ظهورات آن‌ها و این‌که در چه چیزی ظهور دارند و چگونه می‌توان از این ظهور به مراد گوینده رسید، پرداخته شود. به عبارت دیگر در تعیین محدوده‌ی دلالات دلیل شرعی لفظی، پس از تقسیم مدلول دلیل لفظی بر اساس ظهور و این‌که مدلول اسم جنس، با جمع محلی به «ال» فرق می‌کند و یا مدلول امر با نهی از حیث ظهور متفاوت است و ... اصولیون شیعی، به علت مواجه شدن با چند

حالت خاص در رابطه با دلالت مصادیق این عناوین و ظهور آن‌ها، به بحث علمی در مورد این عناوین می‌پردازند.

اهل سنت به علت توجه نکردن به بحث ظهورات، تقسیمات خاصی را در دلیل شرعی لفظی اعمال نموده اند که کاملاً فضای بحث را با نوع بحث اصولیون شیعی متفاوت می‌گرداند، گرچه در تقسیم خود دقیقاً از عناوین به کار رفته در اصول شیعه نیز استفاده می‌کنند. به همین دلیل، با مراجعه به کتب اصولی اهل سنت در این قسمت، با عناوین کاملاً مانوسی همانند خاص، عام، اطلاق، تقييد، مفهوم و ... مواجه می‌شویم، در حالی که از نظر محتوا بیشتر این عناوین، تفاوت‌های بسیاری با محتوای مباحث اصولی شیعه دارند.

اهل سنت عنصر اصلی دلیل شرعی لفظی؛ یعنی لفظ را نسبت به معنای آن، از چهار جهت به چهار بخش تقسیم می‌کنند:^۱

الف. تقسیم لفظ به اعتبار وضع آن، به خاص، عام و مشترک.

ب. تقسیم لفظ به اعتبار مستعمل فیه آن؛ یعنی مستعمل فیه لفظ، گاهی حقیقت است و گاهی مجاز، و هر یک از این دو یا صریح می‌باشند و یا کنایه.

ج. معنی لفظ گاهی ظاهر است و گاهی خفی، و هر یک از این دو به چهار قسمت تقسیم می‌شود:

اقسام الظهور: الظاهر، النص، المفسر، المحکم.

اقسام الخفی: الخفی، المتشابه، المجمل، المشکل.

د. دلالت لفظ بر معنایش به چهار گونه تصور می‌شود:

دال بالعبارۀ، دال بالاشارة، دال بالدلالة، دال بالاقضاء.

در بخش اول از چهار بخش یادشده، تقسیم لفظ به عام و خاص و مشترک، چنین تصویر می‌شود:^۲
لفظ گاهی یک وضع بیشتر ندارد، و گاهی بیش از یک وضع در مورد آن اعمال می‌شود و برای چندین معنای جداگانه وضع می‌شود. در صورت تعدد وضع، لفظ را مشترک می‌نامیم.

در صورتی که لفظی بیش از یک وضع ندارد و موضوع له آن، معنای واحدی است، در صورتی که این معنا فقط در یک فرد محقق شود و یا امکان تحقق آن در افراد متعددی باشد، ولی در موضوع له این لفظ، یک فرد از این افراد متعدد، مد نظر واضح باشد، چنین لفظی خاص می‌باشد.

اگر لفظی بیش از یک وضع ندارد و موضوع له آن شامل افراد متعددی است و تمام آن افراد، در هنگام وضع، مورد لحاظ واضح قرارگیرد و به عبارت دیگر، ملحوظ در معنا، شمول آن برای تمام مصادیقش باشد، چنین لفظی عام می‌باشد.

با این توضیح «خاص» در اصطلاح اصول اهل سنت، عبارت است از:

^۱!محمد مصطفی شلبي، اصول الفقه الاسلامي، ج ۱، ۱!!!

«اللفظ الموضوع للدلالة على معنى واحد على الانفراد سواء أ كان واحداً بالشخص كمحمود ... ام بالنوع كرجل، ام بالجنس كإنسان (فان كل واحد من هذه الالفاظ وضع لمعنى واحد، فانسان موضوع للحيوان الناطق، و رجل موضوع لانسان ذكر جاوز حدالصغر ...) و سواء أ كان هذا المعنى الواحد يتحقق فى عدة افراد فى الخارج ام لا يتحقق الا فى فرد واحد، كالشمس ...»¹

در تعريف عام نیز چنین می گویند: «هو اللفظ الذى يدل على معنى واحد يتحقق فى افراد كثيرة غير محصورة فيتناولها على سبيل الشمول و الاستغراق؛ سواء دل عليها بالوضع ام بواسطة القرينة.»²

در ادامه نیز برای هر یک از عام و خاص، صیغه‌هایی را تعریف می‌کنند. مثلاً در مورد انواع خاص چنین می‌گویند:

«ان الخاص كما يكون من الاسماء الجامدة يكون من المشتقات، و هى الافعال و الصفات ... و من هنا تنوع الخاص باعتبار صيغته التى ورد بها، فقد يرد فى كلام الشارع على صيغة الامر بالفعل، و قد يأتى على صيغة النهى عنه، كما يأتى تارة مطلقاً عن القيود و تارة مقيداً بقيد، الى غير ذلك.»³

با این توضیح، امر و نهی و مطلق و مقید از انواع خاص می‌باشند؛ زیرا هر کدام از این اسلوب‌های تعبیری بر یک چیز دلالت دارند:

«فالامر موضوع للدلالة على طلب الفعل، و النهى موضوع لطلب الكف عن الفعل و الامتناع عنه، و المطلق موضوع للدلالة على معناه المتحقق فى فرد واحد غير معين.»⁴

همچنین اسلوب‌های ذیل را به عنوان صیغه‌های عام معرفی می‌کنند:

« ... كل، جميع، الجمع المعرف بأل او بالاضافة، المفرد المعرف بواحد منها، الاسماء الموصولة و اسماء الشرط و الاستفهام، و النكرة الواقعة فى سياق النفي.»⁵

در ادامه نیز به بیان حکم عام و خاص پرداخته، در مورد صیغه‌های آنها به بحث و بررسی می‌نشینند.

5/1- نتیجه گیری

توجه و عدم توجه به ظهورات الفاظ، در تقسیم مباحث مرتبط با دلیل شرعی لفظی در اصول شیعه و اهل سنت تأثیر بسزایی گذاشته است، تا آن‌جا که مبنای استخراج عناوینی که در اصول شیعه تحت عنوان «تحديد دلالة الدليل الشرعي» قرار دارند، ظهورات مؤثر برخی از الفاظ (مثل امر و نهی برخی از مصادیق مطلق و عام همانند اسم جنس و لفظ «کل») و ساختار برخی از جملات (مثل مفاهیم و برخی از مصادیق

¹!!همان، ج 1، ص 374!

²!!همان، ج 1، ص 408!!!

³!!همان، ج 1، ص 376!!!

⁴!!همان، ج 1، ص 376!!!

⁵... 409 ...

مطلق و عام مثل مفرد محلی به «ال» و نکره در سیاق نفی و ... در نحوه‌ی استنباط می‌باشد، درحالی‌که مبنای تقسیمات اعمال شده در دلیل شرعی لفظی در اصول اهل سنت، توجه به وضع لفظ یا مستعمل فیه آن و یا دلالت آن‌ها و یا ظهور و خفای معنای آن می‌باشد.

۶- تأثیر مبحث ظهورات در محتوای دلیل شرعی لفظی

همه‌ی مباحث موجود در اصول شیعه که پیرامون دلیل شرعی لفظی شکل گرفته است، به گونه‌ای روشن، متأثر از ظهور الفاظ و مباحث مرتبط با آن می‌باشد؛ تا آن جا که می‌توان گفت بحث و بررسی‌هایی که در اصول شیعه ذیل عنوان «تحدید دلالة الدلیل الشرعی» شکل گرفته‌اند، در این دو دسته از قواعد خلاصه می‌گردد:^۱

الف) قاعده‌ی ظهور الفاظ؛

ب) قواعد تشخیص و تعیین مراد شارع از کلام.

البته در برخی حالات مثل موارد ذیل، تطبیق این قواعد و تشخیص ظهور الفاظ و ارتباط ظهورات با مراد مشرّع، به بحث و بررسی علمی نیاز دارد که اصولیون شیعی در این حیطة‌ها به فعالیت می‌پردازند:^۲

۱- گاهی، انسان با یک قانون عرفی و دلالت کلی که نزد عرف پذیرفته شده است، روبه‌رو می‌شود که برای تطبیق این دلالت کلی بر بعضی از مصادیق، باید به بررسی علمی نشست؛ مثلاً قرینه‌ی حکمت به عنوان دلالتی پذیرفته شده نزد عرف مطرح است و تمام افراد عرف (به عنوان مثال) در صورت مواجه شدن با استعمال لفظ «رقبه» در حالی که قیدی همراه آن نباشد، به پشتوانه‌ی این قرینه‌ی عامه، پی به اطلاق می‌برند، ولی با تمام این اوصاف برای تطبیق این قانون بر صیغه‌ی امر برای استفاده‌ی وجوب نفسی در مقابل وجوب غیری، و یا وجوب تعیینی در مقابل وجوب تخیری و ... ، باید به بحث و بررسی نشست. همچنین در بحث اطلاق، اصولیون شیعی، به بررسی چگونگی دلالت این قرینه‌ی عامه بر اطلاق در مراد متکلم می‌پردازند؛ و نیز در تعیین علمی و متقن ظهور امر یا نهی در وجوب و تحریم، به تطبیق این قاعده بر صیغه‌ی امر و نهی نیاز دارند که همین تطبیق، نیازمند اعمال نظرهای دقیق و اصولی است.

۲- در برخی موارد، با الفاظی روبه‌رو می‌شویم که در معنای معینی ظهور دارند، ولی منشأ این ظهور معلوم نیست؛ به عنوان مثال، ظهور اسم جنس در اطلاق کاملاً معلوم است، ولی در این که آیا منشأ این ظهور وضع است و یا مقدمات حکمت باید بررسی‌های دقیقی انجام پذیرد. همین بحث در الفاظ عموم نیز متصور می‌شود، بدین گونه که منشأ ظهور «کل، العلماء، نکره‌ی در سیاق نفی و یانهی و ...» در عموم، چه چیزی می‌تواند باشد.

^۱!عبدالهادی فضلی، الوسیط فی قواعد فهم النصوص الشرعیة، بیروت، مؤسسه الانتشار العربی، ۲۰۰۱ م، ص ۱۰۸!

^۲ی علم الاصول (الحلقه الثالثه)، ج ۱، ص ۱۸۱!!!

۳- گاهی عالم اصولی با جملاتی روبه‌رو می‌شود که در ظهور آن‌ها در معنای خاصی، شبهه‌ای وجود ندارد، ولی با مشکلی مواجه می‌شود که در صورت نپرداختن به آن، نمی‌تواند از ظهور آن جملات استفاده کند؛ چون این ظهور، مخالف امری وجدانی است. در جملات شرطیه این مشکل به خوبی نمایان است؛ به این صورت که این‌گونه جملات را چنین می‌یابد که ظهور در مفهوم دارد، ولی در مقابل، این‌گونه وجدان می‌کند که ثبوت مفهوم برای جملات شرطیه متوقف بر این است که شرط، علت تامه و منحصر جزا باشد. با این توضیح، عالم اصولی می‌بیند که در بسیاری از جملات شرطیه، شرط چنین حالتی را نسبت به جزا ندارد؛ در عین حال، استعمال جمله‌ی شرطیه و ظهور آن در مفهوم، مجازی نمی‌باشد، بلکه استعمال حقیقی است.

در این جملات، میان وجدانی که به ظهور جملات شرطیه در مفهوم حکم می‌کند و وجدانی که به عدم مجازیت در موارد عدم انحصار حکم می‌کند، تعارض واقع می‌شود که این تعارض مانع از ظهور جملات شرطیه در مفهوم می‌گردد. برای رفع این تعارض، به اعمال نظر دقیق و اصولی نیاز است. مباحث اصولی اهل سنت در این حیطة، به علت توجه نکردن به بحث ظهورات، محتوای متفاوتی را به خود اختصاص داده است؛ به این صورت که نوع استدلال‌های آن‌ها در مباحث مشترک مثل تشخیص موضوع‌له در صیغه‌ی امر و ... با استدلالاتی که در اصول شیعه در همین زمینه‌ها یافت می‌شود، کاملاً متفاوت است.

البته طبیعی است که استدلال‌ات اصول عامه را دچار آفت ببینیم؛ زیرا توجه نکردن به ظهورات از سویی و نقش مهمی که ظهورات در الفاظ و اسلوب‌های تعبیری ایفا می‌کنند از سوی دیگر، باعث شده که در استدلال‌های خود، بامشکل روبه‌رو شوند و از منطقی صحیح در بررسی الفاظ پیروی نکنند؛ از طرف دیگر به همین دو دلیل یادشده، در استدلال‌های خود، ناخواسته به این بحث مهم اشاراتی داشته‌اند که البته هم ردیف قرار دادن استدلال‌ات متکی بر ظهورات با استدلال‌ات بیگانه از این بحث، ناشی از عدم تنقیح این بحث و متعلقات آن، نزد آن‌هاست. به منظور اثبات مطلب یادشده، به مقایسه‌ی مباحث امر و نهی و مطلق و عام نزد این دو گروه می‌پردازیم:

۶/۱- امر

هر دو گروه از اصولیون، در این قسمت در صدد اثبات دلالت «امر» بر وجوب می‌باشند، ولی در استدلال‌ات خود، روش‌های کاملاً متفاوتی را پیموده‌اند. در کتب اصولی اهل سنت، ماده‌ی امر و صیغه‌ی امر، نه به عنوان دو اسلوب تعبیری برای افاده‌ی وجوب، بلکه در طول هم معرفی می‌شوند. اصولیون اهل سنت، در تعریف ماده‌ی امر چنین می‌گویند:

«اختلف الاصوليون فيما وضع لفظ الامر على اقول: الاول: انه القول المخصوص «افعل» و ما فى معناها؛
الثانى: انه التلغظ بذلك القول، و قيل هو الطلب، و قيل هو الفعل، اى فعل المأمور به؛ و التحقيق انه حقيقة فى
القول المخصوص اى اللفظ الدال على طلب الفعل من الغير ... على سبيل الاستعلاء»^١
در ادامه، این قول مخصوص را، همان طور که گذشت، صیغه‌ی امر معرفی کرده و سپس در موجب
صیغه‌ی امر به بحث نشسته و استدلال می‌کنند که موجب صیغه‌ی امر، وجوب است.^٢
صاحبان اقوال مذکور، در استدلالات خود، بیشتر به استعمال ماده‌ی امر توجه کرده‌اند؛ یعنی از طریق
مستعمل فيه لفظ «امر» در پی یافتن موضوع له حقیقی آن برآمده‌اند.

بیشتر اصولیون عامه که موضوع له ماده‌ی امر را «مطلق قول طالب فعل» می‌دانند چنین استدلال می‌کنند:
«... ان لفظ الامر قد استعمل فى القول الطالب للفعل مجردا عن العلو و الاستعلاء كما استعمل فيه مع
العلو، و الاصل فى الاستعمال الحقیقه، فكان لفظ الامر حقیقه فى الجميع ...»^٣

معتزله و برخی از اشاعره موضوع له لفظ امر را چنین تعریف می‌کنند: «هو القول الطالب للفعل بشرط
صدوره ممن هو اعلى رتبة ...»^٤
و چنین استدلال می‌کنند:

«... لفظ الامر لو كان حقیقه فى القول الطالب للفعل اذا صدر من الادنى للاعلى، كما ذم اهل العرف من قال
لمن هو اعلى رتبة منه «امرتك بكذا» لكونه تكلم بلفظ مستعمل معناه الذى وضع اللفظ له ... فلزم من ذلك
ان يكون لفظ الامر غير حقیقه فى هذا القول، و لزم ان يكون العلو معتبرا فى الحقیقه»^٥
در اصول سرخسی چنین آمده است:

آنچه توسط ماده‌ی امر اراده می‌شود، فقط توسط صیغه‌ی «افعل» شناخته می‌گردد ... ولی برخی از
مالکی‌ها و نیز شافعی‌ها بر این عقیده اند که علاوه بر صیغه‌ی «افعل»، فعل نیز می‌تواند بیانگر آنچه که
توسط ماده‌ی امر اراده می‌شود، باشد؛ همچنان که در افعال حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) چنین چیزی را مشاهده
می‌کنیم، به این صورت که هم بر افعال ایشان لفظ امر اطلاق می‌شود و هم این افعال، منشأ صدور حکم
و جوب می‌باشند. مالکیه و شافعیه برای اثبات مدعای خود به آیات ذیل احتجاج می‌کنند:

١. «فليحذر الذى يخالفون عن امره»؛ اى عن سمتة و طریقه فى افعاله.

٢. «و ما امر فرعون برشيد»؛ اى فعله و طریقه.

^١!!محمد مصطفی شلبی، اصول الفقه الاسلامی، ج ١، ص ٣٧٦ و ٣٧٧!!!

^٢!!بنگرید به: عبدالکریم زیدان، الوجیز فی اصول الفقه، ص ٢٩٢؛ محمد بن احمد السرخسی، اصول السرخسی، بیروت،

دارالکتب العلمیة، ١٩٩٣م، ج ١، ص ١٣!!!

^٣!!محمد ابوالنور زهیر، اصول الفقه، ج ١، ص ٧٨!.

^٤!!همان!!

... ..

و در ادامه چنین نتیجه می‌گیرند:

«و اذا ثبت ان الامر يعبر به عن الفعل كان حقيقة فيه، و يوضحه ان العرب تفرق بين جمع الامر الذي هو القول و الامر الذي هو الفعل، ففي التفريق بين الجمعين دلالة على ان كل واحد منه حقيقة؛ و من يقول ان استعمال الامر في الفعل بطريق المجاز، فلا بد له من بيان الوجه الذي استعمل فيه لاجله ...»^۱
در مقابل، کسانی که موضوع له لفظ امر را «قول الطالب للفعل» معرفی می‌کنند، استدلال‌ات متعددی را بیان نموده‌اند که در ذیل به ذکر دو استدلال بسنده می‌کنیم:

۱. متبادر از لفظ امر، همین معنا است و از آنجا که تبادر نشانه‌ی حقیقت است چنین نتیجه می‌گیریم که لفظ امر حقیقت در معنای مذکور می‌باشد.^۲

۲. سرخسی در ادامه‌ی ذکر استدلال مالکیه و شافعیه، بر ادعای خود مبنی بر این که موضوع له لفظ امر همان مخاطب قرار دادن افراد پایین‌تر از خود توسط خطاب «افعل» می‌باشد، و فقط توسط این صیغه است که مراد از امر فهمیده می‌شود، چنین استدلال می‌کند:

«ان المراد بالامر من اعظم المقاصد (لان الانسان خلق للابتلاء و الابتلاء انما يتحقق بالامر...)»^۳ فلا بد من أن يكون له لفظ موضوع هو حقيقة يعرف به اعتباراً... و هذا لان العبارات لا تقصر عن المقاصد و لا يتحقق انتفاء القصد الا بعد ان يكون لكل مقصود عبارة هو مخصوص بها، ثم قد يستعمل تلك العبارة لغيره مجازاً... يوضحه ان قولنا «امر مصدر» و المصادر لابد ان توجد عن فعل او يوجد عنها فعل... ثم لاتجد احدا من اهل اللسان يسمي الفاعل أمراً... فهذا يتبين ان اسم الامر لا يتناول الفعل حقيقة... و في قول القائل «رأيت فلانا بكذا و يفعل بخلافه» دليل ظاهر على ان الفعل غير الامر حقيقة... و ايّد ما قلنا ما روى ان النبي (صلى الله عليه وآله) لما خلع نعليه في الصلاة خلع الناس نعالهم، فلما فرغ قال (صلى الله عليه وآله): ما حملكم على ما صنعتُمْ؟ و لو كان فعله يوجب الاتباع مطلقاً لم يكن لهذا السؤال منه معنى.»^۴

در ادامه‌ی این استدلال، به بررسی موضوع له قول مخصوص یعنی صیغه‌ی «افعل» می‌پردازد. تقریباً در تمام کتب اصولی عامه، برای ورود به این بحث و تشخیص موضوع له صیغه‌ی امر در ابتدا به ذکر معانی‌ای که صیغه‌ی امر در آن‌ها استعمال شده است می‌پردازند و سپس به بحث می‌نشینند که از میان این معانی، کدام یک موضوع له صیغه‌ی «افعل» می‌باشد. در برخی از کتب اصولی اهل سنت، معانی‌ای برای صیغه‌ی امر ذکر کرده‌اند که این صیغه، در همه‌ی آن‌ها استعمال شده است.^۵

^۱ محمدبن احمد السرخسی، اصول السرخسی، ج ۱، ص ۱۱۱!

^۲ ابوالنور زهیر، اصول الفقه، ج ۲، ص ۷۸!!!

^۳ اهامش اصول السرخسی، ج ۱، ص ۱۲!

^۴ اصول السرخسی، ج ۱، ص ۱۳!!!

^۵ ... ص ۷۹!!!

تمام اصوليون عامه، استعمال صيغهى امر را در غير وجوب و اباحه و ندب و تهديد، مجاز مى دانند و اختلاف آن ها در موضوع له صيغهى امر، منحصر در اين چهار معنى مى باشد:

«... اختلفوا فى هذه الاربعة، هل هى حقيقة فى واحد منها مجاز فى الآخر، أو حقيقة مشتركة بين اثنتين منها، أو هى حقيقة فى القدر المشترك بين بعضها أو لاندري لايتها وضعت فتوقف...»¹

مشهور در ميان علمای عامه اين است كه موضوع له صيغهى افعال، وجوب مى باشد² و بدین ترتيب استعمال صيغهى امر در غير وجوب، مجاز خواهد بود. بىضاوى پنج استدلال بر اين قول آورده است:

۱. قوله تعالى لا بليس: «ما منعك الاتسجد اذ امرتك»؛ وجه الاستدلال: ان الله تعالى ذم ابليس على تركه السجود المأمور به فى قوله «اسجدوا» بدليل قوله تعالى «إذ أمرتك»؛ و ذم ابليس على تركه السجود المأمور به، يدل على ان السجود كان واجبا عليه والا كما استحق الذم؛ ضرورة ان الانسان لا يذم على تركه لغير الواجب... و اذا كان السجود واجبا و الذى أفاد الوجوب هو صيغة الامر، كانت الصيغة للوجوب.

۲. قوله تعالى: «و اذا قيل لهم اركعوا لا يركعون، ويل يومئذ للمكذبين»؛ وجه الاستدلال: قوله «لا يركعون» ليس اخبارا عن امتثالهم لما امروا به من الصلاة المشتملة على الركوع، فان عدم امتثالهم معلوم لكونهم مكذبين؛ و انما هو خبر اريد به الذم على تركهم ما امروا به من الصلاة، و بذلك يكون المأمور به واجبا... فظاهر الآية رتب على ترك ما اقتضته الصيغة فى قوله تعالى «اركعوا»، و هذا مشعر بان علة الذم هى ترك المأمور به كما ان علة الويل هى التكذيب؛ لان ترتيب الحكم على الوصف مشعر بان الوصف علة للحكم... و اذا ما قلنا هو ظاهر الآية و جب العمل بهذا الظاهر و لا يصح العمل بخلافه لانه لا دليل عليه.

۳. تارك المأمور به مخالف للامر، و المخالف للامر على وشك العذاب، فتارك المأمور به على وشك العذاب... فكان المأمور به واجبا؛ لان الانسان لا يعذب على تركه غير الواجب، فتكون الصيغة للوجوب.

دليل الصغرى ...

دليل الكبرى: فليحذر الذين يخالفون عن امره ان تصيبهم فتنة او يصيبهم عذاب اليم.

۴. تارك المأمور به عاص و كل عاص مخلد فى النار، فتارك المأمور به مخلد فى النار و بذلك يكون المأمور به واجبا لانه لا يخلد فى النار من ترك غير الواجب و بذلك تكون الصيغة مفيدة للوجوب.

دليل الصغرى: «أفصيت عن أمرى» و «لا يعصون الله ما أمرهم».

دليل الكبرى: «و من يعص الله و رسوله فان له نار جهنم خالدين فيها ابدا».

۵- ثبت ان النبى (صلی اللہ علیہ وآلہ) نادى اباسعيد بن المعلى... و كان يصلى فلم يجب الرسول (صلی اللہ علیہ وآلہ) مع ان الكلام مباحاً فى الصلاة، فذمه النبى بقوله: مامنعك ان تجيب و قد سمعت الله تعالى يقول: «استجبوا لله و للرسول اذا دعاكم»¹

¹!محمد مصطفى شبلى، اصول الفقه، ج ۱، ص ۳۷۹!!!

... .. ص ۷۹!

این بحث، در اصول شیعه به گونه ای دیگر دنبال می‌شود. اصولیون شیعی با تنقیح مبحث حجیت ظهورات و انسجام بخشیدن به استدلال‌های خود در همه مباحث مرتبط بادلیل شرعی لفظی، بررسی‌های قابل قبول تری را مطرح کرده‌اند. اصول شیعه با معرفی سه مرحله از دلالت لفظ و با کمک اصول لفظی عقلانی، به شناخت ظهور اسلوب‌های مختلف تعبیری که مؤثر در فرایند تفهیم حکم شرعی می‌باشند؛ مثل: ماده‌ی امر، صیغه امر و ... پرداخته، در ادامه به کمک همین ظهورات و همین سه مرحله از دلالت، در مورد چگونگی پی‌بردن به مراد گوینده، به بحث و بررسی می‌نشینند.

به عنوان مثال در ماده‌ی امر، همه‌ی اصولیون شیعه، بدون هیچ استدلال پیچیده‌ای و فقط به دلیل ظهور لفظ امر، شیء و طلب را از معانی حقیقی آن می‌شمارند:

«... ان الامر قد استعمل فی الكتاب و السنة فی غیر واحد من المعانی المتقدمة، و لم یقم دلیل علی ان الاستعمال فیها هل هو بنحو الاشتراك اللفظی ام المعنوی ام الحقیقه و المجاز ... فلا محیص حیث ان الرجوع الی الاصل العملی فی المسأله الفقهیه الا اذا احرز ظهور لفظ الامر فی احد معانیه، فیحمل اللفظ حیث ان علیهِ و ان لم یعلم منشأ ذلك الظهور ...»

و بالجمله: فبناء العقلاء علی حجیه الظواهر یقتضی حجیتها و ان لم یعلم منشأها ...^۲ و لا یبعد ان یکون الامر ظاهر فی الطلب، و ان کان منشأ هذا الظهور انصراف الاطلاق الیه ...»^۳

بعد از اثبات این که طلب، یکی از معانی حقیقی ماده‌ی امر می‌باشد، بررسی‌ها پیرامون این که مدلول ماده‌ی امر، طلب وجوبی است و یا طلب مطلق، آغاز می‌گردد. در این جا نیز با توجه به ظهور لفظ امر در طلب وجوبی، هنگامی که از مولا صادر می‌شود، مدلول لفظ امر را طلب وجوبی معرفی می‌کنند:

«فانه ممّا اتفق علیه المحققون دلالة مادة الامر علی الوجوب بحکم التبادر و بناء العرف و العقلاء، علی کون الطلب الصادر من المولی بمادة الامر وجوباً، و لم یستشکل فقیه فی استفادة الوجوب من لفظ امر ورد فی لسان الشارع عند عدم القرینة علی الاستحباب ...»^۴

البته بحث مفصلی میان اصولیون شیعه پیرامون چگونگی تفسیر این دلالت و تشخیص منشأ آن شکل گرفته است که در این باره سه قول مطرح شده است:

۱- دلالت ماده‌ی امر بر وجوب، هنگامی که این لفظ از مولا صادر شود بر اساس وضع ماده‌ی امر برای طلب وجوبی می‌باشد.

أ!همان!

أ!سید محمد جعفر الجزائری المروج، منتهی الدرایة فی توضیح الکفایه، چاپ ششم: قم، مؤسسه دارالکتاب الجزائری، ۱۴۱۵،

ج ۱، ص ۳۶۷!!!

پ!همان، ص ۳۶۹!!!

...ن

ی علم الاصول (الحلقه الثالثه)، ج ۱، ص ۲۲۱!!!

۲- دلالت فوق، توسط عقل شکل می‌گیرد.

۳- تفسیر این دلالت، توسط اطلاق و مقدمات حکمت، ممکن است.

و در نهایت بر اساس برخی از تقریراتی که در قول سوم (که کاملاً مرتبط با بحث ظهور و مبتنی بر آن می‌باشد) ارائه شده است، این دلالت تفسیر می‌شود.^۱

در صیغهی امر نیز، بعد از ذکر معانی مختلفی که این صیغه در آنها استعمال شده است به این نکته اشاره می‌کنند که معانی ای همچون طلب، تمنی، ترجی، تهدید و ... نمی‌توانند موضوع‌له صیغهی امر باشند؛ زیرا صیغهی امر جزء هیئات است که معنای حرفی دارند و معانی فوق، جزء معانی اسمیه می‌باشند؛ ولی از آنجا که متکلم هنگامی که در صدد ابراز معانی فوق می‌باشد از این اسلوب تعبیری (هم) استفاده می‌کند اصولیون شیعی به فکر توفیق میان این معانی و موضوع‌له حقیقی صیغه امر افتادند؛ به این صورت که صیغهی امر در مرحله‌ی مدلول تصوری، برای یک معنای حرفی که همان نسبت طلبیه و یا نسبت ارسالیه می‌باشد، وضع شده است و طلب و تمنی و ... انگیزه‌های استعمال این صیغه توسط متکلم می‌باشند؛ یعنی این معانی اسمی، مدلول صیغهی امر البته در ناحیه‌ی مدلول تصدیقی ثانی که نشان دهنده‌ی مراد متکلم است می‌باشند،^۲ و حتی اگر مفهوم طلب را، مدلول صیغهی امر در ناحیه‌ی مدلول تصوری بدانیم، قطعاً این دلالت، یک دلالت تبعی (و نه مباشر) و به واسطه‌ی دلالت صیغهی امر در ناحیه‌ی مدلول تصوری بر نسبت ارسالیه می‌باشد:

«... فتكون الهيئة دالة على الطلب بالدلالة التصورية تبعاً لدلالاتها تصورياً على منشأ انتزاعه (ای نسبتاً الارسالية)^۳... لان صيغة الامر لم توضع للدلالة على الطلب مباشرة، بل انما وضعت للدلالة على النسبة الارسالية؛ و بما ان الارسال منشأ لانتزاع مفهوم الطلب، أصبحت الصيغة دالة عليه تبعاً.»^۴

و پس از تعیین مدلول تصوری صیغهی امر (موضوع‌له آن) به چگونگی دلالت این مدلول تصوری بر مراد جدی متکلم می‌پردازند:

«ثم ان الظاهر من الصيغة ان المدلول التصديقي الجدي هو الطلب دون سائر الدواعي الاخرى، ذلك لان الطلب مصداق حقيقي للمدلول التصوري دون سائر الدواعي. فيكون اقرب الى المدلول التصوري؛ و ظاهر كل كلام ان مدلوله التصديقي اقرب ما يكون التطابق و المصادقية للمدلول التصوري ...»^۵

در انتها توسط همین ظهور ثابت می‌کنند که صیغهی امر همچون ماده‌ی آن بر طلب وجوبی دلالت می‌کند^۶ و در اینجا نیز، بررسی‌هایی پیرامون کیفیت این دلالت وجود دارد که در ماده‌ی امر گذشت.

^۱!السيد محمود هاشمي، بحوث في علم الاصول، ج ۲، ص ۱۸!

^۲!السيد محمدباقر صدر، دروس في علم الاصول (الحلقة الثانية)، ص ۹۱!

^۳!دروس في علم الاصول (الحلقة الثالثة)، ج ۱، هامش ص ۲۱۹!!!

^۴!همان، ج ۱، ص ۲۲۰!!!

^۵!السيد محمدباقر صدر، دروس في علم الاصول (الحلقة الثانية)، ص ۹۱!!!

^۶...!!!

با مقایسه‌ی این بحث در اصول شیعه و اهل سنت، غیر منطقی بودن استدلالات عامه بر مطلوب خود در این بحث و اقتناعی نبودن آن‌ها، کاملاً احساس می‌شود، ولی در طرف مقابل، استدلالات مطرح شده توسط اصولیون شیعه به علت تنقیح پیش فرض‌های لازم در استدلالات مرتبط با دلیل لفظی، از انسجام مطلوبی برخوردار می‌باشد و اقتناعی بودن آن‌ها کاملاً محسوس است؛ و این نیست مگر به علت توجه به ظهورات و مباحث مرتبط با آن در بررسی‌های مربوط به دلیل لفظی در اصول شیعه، و عدم توجه به این بحث مهم و کاملاً درگیر با دلیل لفظی در اصول اهل سنت.

۶/۲ - مطلق

قبلاً اشاره شد که مطلق و مقید در اصول اهل سنت، از انواع خاص محسوب می‌شوند؛ به این دلیل که هر یک از این دو، بر معنای منفردی که در ضمن فردی از افراد محقق می‌شود دلالت می‌کنند، به گونه‌ای که حکم مرتبط با هر یک از این دو جمیع افرادی را که معنی مطلق و یا مقید در آن افراد محقق می‌شود، شامل نمی‌گردد، بلکه این حکم به یک فرد غیر معین از این افراد اختصاص دارد، به این ترتیب تنها فرقی که میان مطلق و مقید وجود دارد به این صورت تصویر می‌شود که مدلول مطلق، فرد شائع مجرد از قید است و مدلول مقید، فرد مقید به قیدی که شیوع در بین افرادش را تقلیل می‌دهد، می‌باشد.^۱

تعریف مطلق و مقید در اصول عامه، به این صورت آمده است:

«المطلق: لفظ يدل على بعض شایع في جنسه، ای يدل على حصه من الجنس محتملة لخصص كثيرة و هي في المفرد فرد واحد مبهم و في الجمع المنكر جماعة واحدة مبهمه.»

المقید: لفظ يدل على بعض شایع في جنسه مقید بقید لفظی مستقل.^۲

پس از ذکر تعریف‌های یادشده، به حکم مطلق و مقید می‌پردازند، به این ترتیب که اگر لفظ مطلق، در کلامی یافت شد و دلیلی بر تقیید آن نبود به اطلاق آن عمل می‌شود؛ زیرا مطلق از انواع خاص می‌باشد و دلالت خاص بر معنای خود تا زمانی که قرینه‌ای موجب انصراف آن از معنای متبادرش نشود، قطعی است؛ و اگر در کلامی به لفظ مقید برخوردیم و دلیلی بر الغای قید نبود به همان تقییدش عمل می‌شود.^۳

در انتهای بحث نیز به حمل مطلق بر مقید می‌پردازند. در این بحث نیز - به علت توجه نکردن به ظهورات و مباحث مرتبط با آن - صوری را برای بررسی تعارض میان مطلق و مقید متصور می‌شوند که به هیچ عنوان نزد عرف فرض نمی‌گردد:

۱- مطلق و مقید در دو دلیلی آمده‌اند که این دو دلیل در حکم و سبب تشریح این حکم، بایکدیگر متفاوت می‌باشند؛ مثلاً لفظ «ایدی» در این دو آیه: «و السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما» و «ایدیکم الی

۱! محمد مصطفی شلبی، اصول الفقه الاسلامی، ج ۱، ص ۳۹۶!!!

۲! همان، ج ۱، ص ۳۹۷!!!

۳!

المرافق» شامل این صورت می‌گردد؛ زیرا لفظ «ایدی» در آیه‌ی اول مطلق و در آیه‌ی دوم مقید است، و حکم در این دو آیه و سبب تشریح آن، یکسان نمی‌باشد؛ زیرا حکم مذکور در آیه‌ی اول عبارت است از «وجوب قطع» و حکم مذکور در آیه‌ی دوم عبارت است از «وجوب غسل»؛ و نیز سبب حکم مذکور در آیه‌ی اول، سرقت است و سبب حکم در آیه‌ی دوم، اراده‌ی به‌جا آوردن نماز می‌باشد. حکم این صورت: ... لا یحمل المطلق علی المقید بالاتفاق (به اتفاق، مطلق حمل مقید نمی‌شود).

۲- دو دلیل، در حکم و سبب، متحد باشند و اطلاق و تقیید هم در حکم باشد (نه در سبب)؛ همانند دو آیه‌ی زیر:

﴿حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر﴾؛

﴿قل لا اجد فیما اوحی الی محرماً علی طاعم یطعمه الا ان یتقوا او دماً مسفوفاً﴾.

در این دو آیه (که لفظ «دم» در آیه‌ی اول مطلق و در آیه‌ی دوم به صورت مقید آمده است) یک حکم وجود دارد که عبارت است از مطلق تحریم، و نیز یک سبب برای تشریح این حکم واحد در این دو آیه متصور می‌شود که عبارت است از: «ما یوجد فیها من الاذی یتصاب به المتناول لها». حکم این صورت: فیحمل المطلق علی المقید بالاتفاق

۳- دو دلیل، در حکم و سبب متحد باشند و اطلاق و تقیید در سبب باشد (نه در حکم)؛ مثل این دو روایت:

«... خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) النَّاسَ قَبْلَ عِيدِ الْفِطْرِ فَقَالَ: أَدُّوا صَاعاً مِنْ بَرٍّ عَنْ اثْنَيْنِ أَوْ صَاعاً مِنْ تَمْرٍ أَوْ شَعِيرٍ عَنْ كُلِّ حَرٍّ وَ عِبْدٍ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ.»

... و فی روایة اخرى: أدوا عن كل حر و عبد من المسلمین.»

حکم مذکور در این دو روایت، وجوب زکات فطره است.

سبب مذکور در این دو روایت: کسانی که مکلف بر آنها ولایت تامه دارد و نفقه‌ی آنها بر او واجب است.

اطلاق و تقیید بر سبب عارض شده است؛ زیرا سبب در روایت اول بدون قید اسلام ذکر شده است که همین مطلق بودن دلالت می‌کند بر این که مطلق ولایت، سبب وجوب زکات فطره بر مکلف می‌گردد، در حالی که این سبب در روایت دوم، مقید به قید اسلام می‌باشد که دلالت می‌کند بر این که ولایت انسان در صورتی باعث وجوب فطره می‌گردد که افراد تحت این ولایت، مسلمان باشند.

در حمل مطلق بر مقید، در این فرض، میان اصولیون عامه اختلاف است:

الحنفیة: لا یحمل المطلق علی المقید ... لانه لاتعارض بین النصین؛ اذ قد یكون للحکم الواحد اکثر من سبب فیعمل بکل منها

الشافعية: يحمل المطلق على المقيد ... لوجود التعارض؛ لاتحاد الموضوع و الحكم فيكون المقيد بياناً للمطلق حتى يكون للقيد فائدة؛ لان الشارع منزّه عن العبث.

۴- حکم در این دو دلیل یکی است، ولی سبب تشریح آن در هر یک از دو دلیل، متفاوت است. در این جا نیز در حمل مطلق بر مقید میان اصولیون عامه اختلاف است. شافعیه به علت وجود تعارض میان مطلق و مقید در دو دلیل، مطلق را بر مقید حمل می کنند، ولی حنفیه در این گونه موارد تعارضی نمی بینند و در نتیجه حمل مطلق بر مقید را در این فرض جایز نمی دانند؛ به عنوان مثال خداوند در قرآن می فرماید: ﴿الذین یظاہرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبه من قبل ان یتماسا.﴾^۱ و در جای دیگر می فرماید: ﴿و ما کان لمؤمن ان یقتل مؤمناً الا خطأ و من قتل مؤمناً خطأ فتحریر رقبه مؤمنه و دیه مسلمة الی اہله الا ان یصدقوا.﴾^۲

این دو آیه، در حکم - که همان وجوب تحریر رقبه است - با یکدیگر متحد می باشند، ولی سبب این حکم در آیهی اول عبارت است از «ارادهی عود در ظہار» و در آیهی دوم عبارت است از «قتل خطأ». از طرفی اطلاق و تقييد هم در حکم است؛ یعنی در آیهی اول وجوب تحریر رقبه، مطلق و در آیهی دوم این وجوب، مقید است.^۳

پر واضح است که توجه به حکم و سبب و این که اطلاق و تقييد در حکم، تحقق یافته است یا در سبب، با اینکه قابل توجه می باشد، از توجه نکردن به ظہورات ادلهی لفظی سرچشمه می گیرد و اتفاقاً همین عدم توجه به ظہورات ادلهی لفظی باعث شده تا در برخی از صوریاد شده عدهای تعارض میان دو دلیل را واضح بینند و عدهای دیگر در تصویر این تعارض در میان همان دو دلیل اشکال کنند.

اصول شیعه، به علت مبنا قراردادن بحث ظہور در این گونه مباحث، به این تقسیمات نمی پردازد، گرچه تا حدی توجه به این تقسیمات، می تواند در تشخیص این که آیا دو دلیلی که شامل مطلق و مقید می باشند ناظر به یک مطلب است یا خیر، کمک کند، ولی همان طور که ملاحظه می شود، به علت دخیل بودن تشخیص سبب در این تقسیمات، از آن جا که اهل سنت نیز، ید طولایی در تشخیص سبب از طرق مختلف (قطعی، ظنی و ...) دارند (در حالی که شیعه در این زمینه، در مورد تشخیص سبب احکام بدون کمک شارع نهی شده است) این تقسیمات چندان نمی تواند راهگشا باشد. در هر صورت بررسی مواردی که به هیچ وجه شائبه تعارض میان دو دلیل نمی رود توسط اصولیون عامه، از همین بی توجهی به بحث ظہورات سرچشمه می گیرد.

أ! !!مجادله/۳!!

أ! !!نساء/۹۲!!

بحث اطلاق در اصول شيعه، ابتدا پيرامون تعيين موضوعه آن شكل مي‌گيرد؛ يعني نخست به دنبال تعيين مدلول لفظ مطلق در مرحله‌ی مدلول تصويری می‌باشند. بعد از تعيين اين دلالت، چگونگی تطبیق قرینه‌ی حکمت بر موارد استعمال لفظ مطلق برای پی بردن به مراد گوینده - که همان مدلول تصدیقی ثانی است - تبیین می‌گردد،^۱ که در این زمینه از ظهور حال متکلم در این که در مقام بیان تمام موضوع حکم می‌باشد، استفاده‌ی فراوانی می‌گردد. سپس به تعیین متعلق این ظهور حالی متکلم می‌پردازند که، آیا ظهور حالی متکلم در این است که او در مقام بیان تمام موضوع حکم، در کلام فعلی اش باشد و یا در مقام بیان موضوع حکم، در مجموع سخنان خود می‌باشد، با بررسی این بحث، تکلیف قیود متصل و منفصل را روشن می‌کنند، و در نتیجه مشخص می‌شود که این دو قید در کدام یک از مراحل دلالت، می‌تواند تأثیرگذار باشد. همچنین از قدر متیقن در مقام تخاطب نیز به علت احتمال دخالت آن در این ظهور حالی بحث می‌کنند، به این صورت که، آیا ظهور حالی متکلم - که وسیله‌ی پی بردن به مراد او می‌باشد - می‌تواند متأثر از قدر متیقن در مقام تخاطب گردد یا خیر؟^۲

در حمل مطلق بر قید نیز به علت مبنا قرار دادن ظهور ادله - و البته با توجه به وحدت حکم در برخی موارد^۳ - هیچ‌گاه اختلافی میان فقهای شيعه به وجود نمی‌آید مگر این‌که در خود ظهور ادله، استظهار متفاوتی نسبت به بقیه داشته باشند.

۶/۳ - عام

عام در اصول اهل سنت (همان‌طور که گذشت) در مقابل خاص تصویر می‌گردد و در تعریف آن گفته‌اند:

«هو اللفظ الدال علی معنی واحد یتحقق فی افراد کثیرة غیر محصورة، فیتناولها علی سبیل الشمول و الاستغراق؛ سواء دل علیها بالوضع أم بواسطة القرینة.»^۴

در اصول عامه، صیغه‌هایی همچون: کل، جمیع، جمع معرف به «أل» یا به «اضافه»، مفرد معرف به «أل» یا به «اضافه»، نکره در سیاق نفی و ... معرفی شده است.

از میان این صیغه‌ها، به مقایسه‌ی نحوه‌ی دلالت جمع معرف به «أل» و نکره در سیاق نفی در اصول عامه و شيعه می‌پردازیم:

۶/۳/۱ - جمع معرف به أل

^۱!اسید محمدباقر صدر، دروس فی علم الاصول (الحلقة الثالثة)، بحث اطلاق، ج ۱، ص ۲۶۶!!!

^۲!اهمان، ج ۱، ص ۲۷۶!!!

^۳!اسید محمدباقر صدر، دروس فی علم الاصول (الحلقة الثالثة)، ص ۵۳۹!

^۴... تفهیم الفقہ الاسلامی، ج ۱، ص ۴۰۸!!!

اصوليون اهل سنت گونه‌ی دلالت جمع معرف به «أل» را بر عموم، از طریق وضع آن برای عموم و نحوه‌ی دلالت نکره در سياق نفی را بر عموم، توسط عقل تفسیر می‌کنند.^۱

بیضاوی لفظ عام را به سه قسم تقسیم می‌کند:

عام از جهت لغت؛ عام از جهت عرف؛ عام از جهت عقل.

در قسم اول، صیغه‌هایی قرار دارند که عموم از آن‌ها به علت وضعشان برای افاده‌ی مفهوم عموم فهمیده می‌شود. این گونه از صیغه‌ها خود بر دو نوع هستند:

الف- صیغه‌هایی که بدون نیاز به قرینه (فی نفسه) بر عموم دلالت می‌کنند.

ب- صیغه‌هایی که به واسطه قرینه‌ای، بر عموم دلالت می‌کنند؛ مثل جمع معرف به «أل» که در این جا «أل» قرینه‌ی افاده‌ی عموم از جمع می‌باشد و البته به علت وضع «أل».^۲

در تفسیر این که «أل» چگونه به علت موضوع له خود موجب افاده‌ی عموم از جمع می‌شود، استدلال‌های مختلفی ارائه شده است که در ذیل به ذکر دو استدلال بسنده می‌کنیم:

۱- «... قال ابن برهان: القول بعمومها هو قول معظم العلماء؛ قال ابن الصباغ: هو اجماع اصحابنا و دلیله: ان العلماء لم نزل تستدل بآیه السرقة و آیه الزنا و آیه الامر بقتال المشركين.

و منها قول النبي (صلى الله عليه وآله) في التشهد في «السلام علينا و على عباد الله الصالحين» فانكم اذا قلت ذلك، فقد سلمتم على كل عبد لله في السماء و الارض».^۳

۲- «قال الشوكاني في ارشاد الفحول، صفحة ۱۰۵: و الدليل على ان الجمع المعرف يفيد العموم، انه يصح تأكيده بما يقتضى الاستغراق، فوجب ان يفيد في اصله الاستغراق، و ان الالف و اللام اذا دخلا في الاسم صار معرفة ... فيجب صرفه الى ما به تحصل المعرفة، و انما تحصل المعرفة عند اطلاقه بالصرف الى الكل؛ لانه معلوم للمخاطب، فأما الصرف إلى مادونه فانه لا يفيد المعرفة؛ لان بعض المجموع ليس بأولى من بعض فكان مجهولاً...»^۴

اصوليون شیعی در مورد دلالت جمع معرف به «أل» با دقت و کنجکاوی زیادی به جست‌وجوی آنچه دلالت بر عموم از آن فهمیده می‌شود می‌پردازند؛ یعنی ابتدا به بررسی اجزای موجود در این هیأت ترکیبی می‌پردازند و مشخص می‌کنند که هر یک از این اجزاء، بر چه چیزی دلالت دارند؛ بعد از تعیین منشأ عموم، به تفسیر دلالت این منشأ بر عموم می‌پردازند.

به این ترتیب ابتدا جمع معرف به «أل» را مرکب از سه جزء می‌دانند:

^۱!!همان، ج ۱، ص ۴۱۰!!!

^۲!!ابوالنور زهیر، اصول الفقه، ج ۲، ص ۳۹۶!!!

^۳!!اعلی بن سلیمان المرادوی الحنبلی، التحییر، ریاض، مکتبه الرشد، ۲۰۰۰م، ج ۵، ص ۲۳۵۸!!!

^۴...!!تفقه الاسلامی، ج ۱، هامش ص ۴۱۰!!!

۱- ماده‌ی جمع. در کلمه‌ی العلماء ماده‌ی جمع بر طبیعی عالم دلالت می‌کند.
۲- هیأت جمع. مدلول هیئت جمع در کلمه‌ی مزبور، تعداد غیر مشخصی از علماء - که بیش از عدد سه است - می‌باشد.

۳- أل. منشأ اصلی عموم، أل می‌باشد که مدلول آن عبارت است از تمام افراد ماده‌ی جمع. بعد از تشخیص منشأ دلالت بر عموم، بررسی‌ها پیرامون چگونگی دلالت «أل» بر عموم آغاز و مشخص می‌شود که آیا این دلالت به علت وضع الف و لام (که مدخول آن جمع می‌باشد) برای عموم است (برخلاف «أل» داخل بر مفرد) و یا به علت وضع الف و لام (چه مدخول آن جمع باشد و چه مفرد) برای تعیین مدخولش، که در نهایت، این تعیین مدخول هنگامی که مدخول «أل» جمع باشد اقتضای شمولیت برای تمام افراد جمع را دارد:^۱

«... مدخول اللام حیثه هو المجموع المركب من المادة و الهيئة فلا بد من تعیین المعنى المتحصل من مجموع المادة و الهيئة معاً... و تعیین الجمع بما هو جمع انما يكون بتحدد الافراد الداخلة فيه وهذا التحدد لا يحصل الا مع ارادة المرتبة الأخيرة من الجمع المساوقة للعموم...»^۲
توضیح: با مقایسه‌ی این استدلال با استدلال شوکانی می‌بینیم که استدلال اخیر به علت توجه به مدخول «أل» و ... بسیار اقناع کننده‌تر می‌باشد.

۶/۳/۲ - نکره در سیاق نفی یا نهی

اصول عامه، استفاده‌ی عموم از نکره در سیاق نفی را توسط عقل تفسیر می‌کنند:
«النكرة موضوعة للفرد المبهم ونفی الفرد المبهم لا يتحقق مع وجود فرد واحد مما يصدق عليه معناها، فالتركيب افاد نفی فرد ما، و العموم فهم من العقل.»^۳
در اصول شیعه بحث پیرامون دلالت نکره در سیاق نفی بر عموم به علت وجدان دو ظهور متفاوت با هم در این اسلوب تعبیری، به وجود می‌آید. فقیه در مواجهه با نکره‌ی در سیاق نفی و یا نهی، از یک سو دلالت نکره بر اطلاق شمولی توسط قرینه‌ی حکمت را ممتنع می‌بیند و از سوی دیگر با ظهور نکره در شمولیت، هنگامی که در سیاق نفی قرارداد روبه‌رو می‌شود.^۴
برای پی‌بردن به منشأ این شمولیت جواب‌های مختلفی داده شده است که شهید صدر در حلقه‌ی سه به دو جواب اشاره می‌کند:

۱! اسید محمدباقر صدر، دروس فی علم الاصول (الحلقة الثالثة)، ج ۱، ص ۳۰۰. !!

۲! اهما، ج ۱، هامش ص ۳۰۲. !!

۳! محمد مصطفی شلبی، اصول الفقه الاسلامی، ج ۱، ص ۱۳. !!!

۴! ... فی علم الاصول (الحلقة الثالثة)، ج ۱، ص ۳۰۳. !!

۱- نظر مرحوم آخوند خراسانی این است که شمولیت در این اسلوب، توسط یک دلالت عقلیه قابل استفاده است. استدلال ایشان تقریباً همان استدلال نقل شده از اصول عامه می‌باشد:

«... انما الشمولیة بدلالة عقلیة؛ لان النهی یستدعی اعدام متعلقه، و النکرة لاتنعدم مادام هناك فرد واحد»^۱
البته این دلالت عقلیه (همچنان‌که شهید صدر می‌فرماید) ناظر به چگونگی امتثال نهی است و این‌که امتثال نهی فقط از طریق ترک تمام افراد طبیعت ممکن است، ولی این دلالت عقلیه نمی‌تواند شمولیتی را که عرف از این اسلوب تعبیری می‌فهمد به تعداد افراد طبیعت ثابت کند.^۲

۲- «السیاق قرینه علی اخراج الکلمة عن کونها نكرة... و الشمولیة، تثبت باجراء قرینه الحکمة فی تلک الکلمة»^۳

همان‌طور که مشاهده می‌شود باز هم استدلال اصولیون امامیه، کاملاً مبتنی بر ظهور و مباحث مرتبط با آن می‌باشد، و پر واضح است که این ابتناء بر ظهور در مواجهه با دلیل لفظی کاملاً لازم و اجتناب ناپذیر است؛ زیرا عنصر اصلی و قوام لفظ همین ظهور لفظ می‌باشد؛ چون لفظ به منظور تفهیم معنا مورد استفاده قرار می‌گیرد و آدمی در این تفهیم معانی توسط الفاظ از ظهور آن‌ها در معانی مورد نظرش استفاده می‌کند. این چنین است که می‌توان گفت نادیده انگاشتن ظهورات الفاظ در مواجهه با آنها، استدلالات آدمی را تا مرز عقیم شدن پیش می‌برد.

مقایسه‌ی استدلالاتی که پیرامون دلیل شرعی در اصول اهل سنت وجود دارد با آنچه در همین زمینه در اصول شیعه یافت می‌شود به منظور تشخیص علت در پیدایش این دو رویکرد متفاوت به دلیل شرعی لفظی، مجالی بیش از این می‌طلبند، ولی در نهایت می‌توان گفت که تقریباً مهم‌ترین علت تفاوت نوع تعامل این دو گروه با دلیل لفظی، توجه و عدم توجه به ظهور دلیل لفظی و متعلقات آن می‌باشد که اوج این عدم توجه به ظهورات را در اصول عامه می‌توان در معرفی مدلول‌های مختلف برای یک نص - همانند عبارة النص، اشارة النص، دلالة النص و اقتضاء النص -^۴ مشاهده نمود. مدلول‌هایی را برای یک نص متصور می‌شوند که تقریباً بعید است عرف به آن‌ها پی ببرد.

البته عدم طرح مباحث ظهورات در اصول عامه، خود معلول عواملی است که به نظر می‌رسد این عوامل برای آشنایی با ساختار اصول اهل سنت لازم باشد؛ به عنوان نمونه محصور کردن سنت (که یکی از منابع فقه عامه می‌باشد) در افعال و اقوال حضرت رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌تواند یکی از علل این بی‌توجهی معرفی شود؛ زیرا سنت حضرت رسول در ۲۳ سال شکل گرفت و در نتیجه درگیر مسائل اجتماعی محدودتری بود

۱!همان، ج ۱، ص ۳۰۵!!!

آهمان. !!

۲!همان، ج ۱، ص ۳۰۴!!!

۳... ل الفقه، ص ۱۶۴!!!

و شاید یکی از دلایلی که سنت صحابه و حتی تابعین نیز به عنوان منبع فقه در کنار سنت حضرت رسول مطرح شد همین محدودیت سنت نبوی باشد.

پر واضح است که پیدایش منابع دیگری همچون قیاس و استحسان نیز در راستای همین محدودیت کیفی سنت نبوی و حتی صحابه و تابعین معنا می‌شود؛ زیرا از آنجا که بعد از سنت تابعین، دیگر بسیار قبیح می‌نمود که سنت دیگران را نیز معتبر نمایند و از طرفی با مسائل عدیده‌ای روبه‌رو شدند که نص شرعی در مورد آن‌ها وجود نداشت، چنین منابعی را برای خود تعریف کردند و از آنجا که این منابع را مرتبط با ادله‌ی شرعی وارد شده در سنت می‌دانستند برای ارتباط آن‌ها به سنت، به هر نوع دلالتی توجه کردند.

به عنوان مثال در قیاس، با توجه به حکمی که شرع در موردی خاص ارائه داده است به بیان حکم مواردی می‌پردازند که دلیلی بر آن در قرآن و سنت اقامه نشده است. بدیهی است که برای بیان حکم چنین مواردی باید به دلالات ادله‌ی وارده در کتاب و سنت توجه کنند، و پرواضح است که دلالات ادله‌ی وارده در این دو منبع - با توجه به ظهورات آن‌ها - بسیار محدود خواهد بود؛ به همین جهت عدم توجه به ظهورات و تعریف دلالاتی که فقط فقهاء را یارای پی بردن به آن‌هاست (همچون: عبارة النص، اشارة النص و ...) و نیز معتبر دانستن این دلالات به این صورت که: «... یثبت الحکم بهذه الدلالات الاربع علی وجه القطع و الیقین، الا اذا وجد ما یصرفها الی الظن کالتخصیص و ...» دست آنان را برای استفاده از قیاس و حتی منابع دیگر و نیز پی بردن به مذاق شارع و ... کاملاً باز می‌کند. (و چه بسا که اعتبار قیاس و استحسان و مصالح مرسله و ... را با توجه به همین دلالات غیر عرفی ثابت کرده باشند.)

نگارنده این مقاله بر این باور است که نادیده گرفتن همین بحث - که مهم‌ترین و اصلی‌ترین عنصر مرتبط با ادله‌ی لفظیه می‌باشد - به پیدایش احکامی غیر معقول و ناسازگار با اسلام انجامید، تا آنجا که برای نفی چنین احکامی که نتیجه‌ی طبیعی چنین رویکردی به دلیل شرعی لفظی بود، ناگزیر از طرح مقاصد شریعت شدند تا علاوه بر تصحیح احکام، خلأ حجیت به معنای عام آن را پرکنند. البته اثبات این ادعا به تحقیقی وسیع‌تر نیاز دارد که انشاء الله در آینده به آن پرداخته خواهد شد.

منابع:

- ١- خلاف، عبدالوهاب، علم اصول الفقه و خلاصة التشريع الاسلامي، قاهره، دارالفكر العربي، ١٩٩٦م.
- ٢- زيدان، عبدالكريم، الوجيز في اصول الفقه، چاپ ششم: بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٩٩٧م.
- ٣- شعبان، زكي الدين، اصول الفقه الاسلامي، چاپ ششم: بنغازي، منشورات جامعهى قارينوس، ١٩٩٥م.
- ٤- الخضرى، شيخ محمد، اصول الفقه، چاپ دوم: بيروت، دارالمعرفة، ٢٠٠٢م.
- ٥- النمله، عبدالكريم، المهذب في علم اصول الفقه المقارن، رياض، مكتبة الرشد، ١٩٩٩ق.
- ٦- ابوالنور زهير، محمد، اصول الفقه، چاپ دوم: بيروت، دار المدار الاسلامي، ٢٠٠٤م.
- ٧- شلبي، محمد مصطفى، اصول الفقه الاسلامي (في المقدمة التعريفية بالاصول و ادله الحكام و قواعد الاستنباط)، بيروت، دار النهضة العربية، ١٩٨٦م.
- ٨- فراج حسين، احمد، اصول الفقه الاسلامي، بيروت، منشورات الحلبي الحقوقية، ٢٠٠٤م.
- ٩- الشربناصي، رمضان على، اصول الفقه الاسلامي، بيروت، منشورات الحلبي الحقوقية، ٢٠٠٤م.
- ١٠- سلقيني، ابراهيم محمد، الميسر في اصول الفقه الاسلامي، چاپ دوم: بيروت، دارالفكر المعاصر، ١٩٩٦م.
- ١١- الزحيلي، وهبه، الوجيز في اصول الفقه، چاپ دوم: بيروت، دارالفكر المعاصر، ٢٠٠٣م.
- ١٢- المرادوى الحنبلي، على بن سليمان (متوفى ٨٨٥ق)، التحيير (شرح التحرير في اصول الفقه)، رياض، مكتبة الرشد، ٢٠٠٠م.
- ١٣- هاشمي، سيد محمود، بحوث في علم الاصول، چاپ سوم: مؤسسة دائرة المعارف الفقه الاسلامي، ١٤١٧ق.
- ١٤- صدر، سيد محمد باقر، دروس في علم الاصول (الحلقة الثالثة)، قم، مركز الابحاث و الدراسات التخصصية للشهيد الصدر، ١٤٢١ق.
- ١٥- صدر، سيد محمد باقر، دروس في علم الاصول (الحلقة الثالثة)، قم، مجمع الفكر الاسلامي، ١٤٢٣ق.
- ١٦- -----، دروس في علم الاصول (الحلقة الثانية)، چاپ دوم: قم، مجمع الفكر الاسلامي، ١٤١٩ق.
- ١٧- فضلى، عبدالهادى، الوسيط في قواعد فهم النصوص الشرعية، بيروت، مؤسسة الانتشار العربي، ٢٠٠١م.
- ١٨- السرخسى، محمد بن احمد، اصول السرخسى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٩٩٣م.
- ١٩- الجزائرى المروج، سيد محمد جعفر، منتهى الدراية في توضيح الكفاية، چاپ ششم: قم، مؤسسة دارالكتاب الجزائرى، ١٤١٥ق.